

تسلیم، صبر و رضا

«فمن صبر کره و لم یسک الی الخلق اولم یخرج بهتک ستره فهو من العام و نصیه ما قال الله - عزوجل - : (و بشر الصابین) ای با بجزه و المغفره. و من استقبل البلاء بالرحب و صبر علی سکنه و وقار فهو من الخاص و نصیه ما قال تعالی : (ان الله مع الصابین)» پس کسی که بر امر ناخوشی صبر کند و به خلق شکایت نبرد و بی تابی نکند در مرتبه عموم باشد و بهره او همان است که خداوند عزوجل فرمود: (و صابران را بشارت ده) یعنی به بهشت و مغفرت. و آن کسی که با آغوش باز به استقبال بلا رود و سکون و وقار خویش را حفظ کند از خاصان می باشد و نصیحتش همان است که خدای تعالی فرمود: (خداوند با صابران است.) (مصلح الشریعه ص 280)

ای ز ضرب تو نوا و نغمه ام من چو چکنم در کسین زخمه ام
زخمه را صد نغمه می دلکش زخم همچو شمع خنده بر آتش زخم



ای خرابی تو آبادی مرا وی غم تو بهترین شادی مرا
من چو گویم، تو چو چوگان منی رقصم آید چون تو ضربت می زنی

حضرت استاد

عجب آنکه آدمی خود را به دست جراح می سپارد تا شکمش را پاره کند و درد را تحمل می نماید و مبالغی از ثروتش را به او تقدیم می کند برای احتمال بهبودی درحالی که احتمال کمبود اطلاعات و یا اشتباه و سهو و دل مشغولی و خستگی برای ایشان هست ولی ما تسلیم خالق، رب، مهربان عالمی که نه غفلت دارد نه سهو و نه خواب نمی شویم. در عشق جز تسلیم و رضایت و خشنودی در کار عاشق نیست.

(عبادت عاشقانه 237)

به حلاوت بخورم زهر که شامه ساقی است به ارادت بپریم درد که درمان هم از اوست.

بسا برای زخمی بیشتر بهتر از مرهم، بسا برای کسی فقر به از غنا و کمبود به از گشایش. من و تو چه دانیم فقط دانیم که کار به دست حکیم مهربان است. تسلیم باش و واپس مرو.

(بهان ص 242)

تو اگر در توحید حق قوی باشی و با خداوند خود آشنا، و سر عشق و محبت داشته باشی، چگونه رنجی که از ناحیه محبوب رسد را ناخوش داری؟ داستان «رضی الله عنهم و رضوا عنه» همین است در خوشی ها راضی بودن هنرنیست، محب صادق آنست که در راه دوست از هیچ رنجی نهراسد و در هیچ مصیبتی سپاس و نهد.

(بهان ص 250)

باید بدانی که تو را خواستی است و خدا را خواستی، اگر تو تمنای خود را روبروی خواست خداوند قرار دادی خود نوعی شرک است. بنابراین مقام رضا آنست که تو خواست خود را در خواست خدا فانی کنی و این خود مقدمه مقام فنا است که آخرین منزل عرفان است.

(بهان ص 244)

هو الله، لا اله الا هو، چون او هست، هستی او و از اوست، او بود و هست و خواهد بود. وجود پنداری من و تو چیست؟ این نمود را بگذار و آن بود را بگیر. و این خود تو لحظه ای خود می نماید که در مصیبتی یا رنجی یا کمبودی قرار گیری با اعتراض برمی خیزد، قیام می کند. حال تو اگر در توحید قوی باشی و با خداوند خود آشنا، و سر عشق و محبت داشته باشی، چگونه رنجی که از ناحیه محبوب رسد ناخوش داری؟

(بهان ص 250)

. آن بنده خدا که به توحید حق، یقین داشت و دانست که جز دست حق درکار عالم کارگر نیست و آن هم دست عالم مهربان است، به مقدرات راضی است و می داند در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست؛ طبعاً در این یقین جانش می آرماد و تشویش از خاطرش می رود. (مناظر ص 187)

. همی دان که در سعه و خوشی و شنگولی، همه راضیانند و صاحب این مقام آن است که در مضایق و ناراحتی ها و مگاره خشنود بود و این خشنودی ثمره معرفت می باشد . (تعلی 2 ص 48)

. از طراحي کریم و دست رحیم و فضل عمیم، جز رحمت چه آید؟ تو اگر واقعه ای را زحمت انگاری، نقطه جهل را از روی ((ز)) بردار تا زحمتت، رحمت گردد مزاحمتت، مراحم شود. طبعاً این مقام، همسنگر صبر است که تا شکیب نبود، بنده راضی نباشد. (بمان ص 48)

. تو که به کیش و کشمشت صد داد است و به نیش پشه ای فریاد، کی دلت از رضایت آباد!؟ طبیب دانایت دارو دهد؛ چه تلخ چه شیرین. شیرین و تلخش درمان است و درمانش قوت جان و فضل جانان. (بمان ص 48)

یکی دردی و یکی درمان پسند
یکی وصل و یکی هجران پسند
مواز هجران و وصل درد و درمان
پسندم آنچه را جانان پسند

بیا طاهر

. آنکه در بند داروست، درد ندارد؛ دارو بیهوده خواهد، آنکه را درد بود، مزه دارو نداند. الها! تو درد ده تا تلخ از شیرین ندانیم و نور خورشید عشقت بخش تا ماه از پروین نشناسیم. (بمان ص 49)

به حلاوت بخورم زهر که شاه ساقی است
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست

. دانی که آنچه بر حسین ابن علی (ع) گذشت از مصائب، بر احدی از اولیاء و انبیاء نگذشت؟ لب، رنج تشنگی را تحمل می کرد؛ دل، داغ فرزند عزیز را بر جبین داشت؛ کودک شیرخوار تشنه را با پیکان، خصم خسته کرده؛ دست و پا زدن بس یاران در لجه خون نظاره نموده؛ دست های از تن جدا شده برادر با وفا دیده؛ بی وفایی مردم روزگار پشتش خمیده کرده، دین جدش را

طوفان حوادث به غارت برده؛ بر مسند پدرش کثیف ترین مردم زمان تکیه زده؛ و باز می بیند، در آینه صفای باطن، چه؟! می بیند که اموالش به غارت برند و از گلوبند گردن نازک دخترانش نیز چشم نپوشند. می بیند که دختران معصوم و حریم حرم رسول را به اسارت می کشند، آوارگی و شهر به شهر کشتی زینب را می بیند. فرزند بیمار رابا غل و زنجیر کشیدن ناظر است. سر خویش بر نیزه می نگرد و هم اکنون برتن صدچاک و افتاده بر خاک، دم واپسین می زند و جمله ای زیر لب زمزمه می کند. حتماً «آه، اف بر روزگار، ای وای بر من، مرگ بر تو ای دهر و...» نه، نه هیچ کدام نبود. آخرین جمله امام دردمندت حسین(ع) را نگر. دانی چه گفت؟ «الهی راضیاً بقضائک تسلیماً لامرک لا معبود سواک» «خدایم! بر قضایت خشنودم، تسلیم امر توام و معبودی جز تو نیست.»

(همان ص 52)

. بر عالم و بر تو قضای خدا جاری است. یا تو بر آن راضی هستی و یا کاره. امر خداوند شدنی است و تو از کراهت سودی نببری؛ ولی اگر خشنودباشی، بر سعادت خود کمک کرده ای که هم اینجایش مینوست و هم آن سرایش نیکو. ندیدی که خداوند دربان بهشت را رضوان نامید؟ یعنی جواز ورود بر این در، خشنودی حق تعالی است.

(همان ص 53)

. بگذار تا دست ربّ العالمین با تو آن کند که مقراض باغبان با گل که اگر زخمی بر شاخه اش زند، صد جوانه نو از آن برویاند.

(همان ص 54)

ای ز ضرب تو نوا و نغمه ام من چو چنکم در کسین زخمه ام
 زخمه را صد نغمه می دلکش زخم همچو شمعم خنده بر آتش زخم

حضرت استاد

. همی دان که بر بساط محبت گام نتوانی زد جز نخست در مقام رضایت در آیی که محال است محب از کردار محبوب کاره بود.

(همان ص 54)

. هرآنگاه که دل خویش از خدای خشنود دیدی، همی یاب که خداوند نیز از تو خشنود بود.

(همان ص 54)

. بنگر تا او چه بر تو پسندد. مباد در بند پسند خویش باشی که پسند مؤمن پسند اوست.

(همان ص 54)

. مقام اول رضایت آن بود که تو در برابر ناملایمات شکیبا باشی چون دانی تو را از آن ثوابی حاصل آید و این مقام، مقام مبتدیان است. دوم آنکه معرفت و حکمت بر تو غلبه آرد و دانی که دست حکیم آنچه با تو کند، از حکمت است و بر آن راضی و خشنود باشی؛ چه، صلاح خویشتن در آن دانی. سوم حالت حال مجذوبان است که در پرتو شعاع جمالند و از خود خبر ندارند که آنقدر بدو مشغولند که از خویشتن غافل.

(همان ص 54)

. ای عزیز! اگر نیکو و ارسبی، عدم رضایت، شرک خفی است و جنگی با پروردگارت؛ که آنچه می رود خواست اوست. و تو خواهی خواست او واپس زنی و خواست نفس برانی و چگونه در این حالت توانی دم از ایمان زنی؟

(همان ص 57)

. برای پرواز در ملکوت اعلی، دو بال تو را لازم است: یکی رضا و دیگری توکل. تو با این دو بال تا اعلی علین توانی شد.

(همان ص 60)

. ای عزیز! در چه مرادی است که صبر پایه و اساس نبود؟ هر چه مراد والاتر صبری بالاتر خواهی. و هر چه محبوب عزیزتر صبر بر مصائبش شیرین تر.

(همان ص 83)

در میان کربه شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ها که کند خار مغیلاں غم مخور

(حافظ)

. عزیزا! اگر در برابر اراده حق تعالی تسلیم نباشی و شکیبایی نکنی، در مصیبت به جزع آیی و در درد به فریاد، در فقر به رسوایی و در غضب به خون خواری، در شهوت به خویشتن آلابی و در جهاد به اسیری روی.

(همان ص 85)

دانی که یوسف صدیق ظلم برادران تحمل کرد. در ژرفنای چاه دل با خدا داشت و سپس بار بردگی بر دوش داشت و جور زلیخا کشید و از آنجا به زندان در آمد، خدای داند که در هر مرحله براو چه گذشت. ولی در سایه صبر و شکیبایی همین چاه افتاده، به جاه اندر آمد و همین محنت زده روی سلطنت دید.

(هآن ص 86)

نکند خدای ناکرده در هر آسیب ناله برآوری و در هر درد، فریاد کنی و بر زمین و آسمان نفرین فرستی و در هر برخورد زبان به شکایت بگشایی و چون گرفتاری به پایان آمد گویی بر این واقعه صبر کردم و رنج را تحمل نمودم تا به حمدالله به سر آمد. نه نه که این نه صبر است. جابر گوید: پرسیدم از امام باقر(ع) که صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبوری که در آن گله نزد مردم نباشد.

(هآن ص 87)

غوره را بنگر که بس رنج آفتاب کشید و سپس از مادر بیریدندش و بر آتش نشست، مدت زمانی بجوشید و رنج آتش کشید تا شهد ناب شد. تو بی هیچ رنج، گنجی از کجا طلبی؟ خداوند بس بنده مؤمن را زیر و رو کند تا بر مقامش افزایش دهد.

(هآن ص 87)

در مصائب آدمی ساخته می شود و هم مأجور واقع می گردد. ای عزیز! راه کعبه از کویر می گذرد و گلستان وصال را خارستان در پیش است. موسی(ع) تا در کاخ فرعون و برکنار نیل بود، در دل گشایشی نیافت، کلبه شعیب(ع) و کوه نوردی شبانیش راه دل بر او باز کرد.

(هآن ص 91)

صبر از اساس ایمان است. از آن جهت که سرّ بندگی در ترک معصیت و انجام طاعت است و این دو امکان نپذیرد جز در سایه شکیبایی.

(هآن ص 94)

صبر است که تو را بر معراج وصال بالا برد و گام به گام بر لقای حقت نزدیک کند.

(هآن ص 96)

صبر بر معصیت، این را والاترین اجر است. چه در رنج بر مصیبت با یک دشمن می جنگی و آن واقعه نامطبوع نفس بود و در رنج به طاعت نیز.

ولی در صبر بر معصیت جنگ در دو جبهه داری: جاذبه معصیت از بیرون و کشش نفس از درون. بیچاره دل که ندانم از این کشمکش چون تواند رست.

(همان ص 97)

. به رضای دوست راضی باش و هر چه خواست، تو آن خواه و بگذار در این آتش طلب جانت بگدازد. که این گدازش جانت را کیمیا کند. (همان ص 107)

. صبر را توفیق از خدای خواه که بی توفیق او در این راه گامی بر نتوانی نهاد. در هر مصیبت و دوری از معصیت و قرب و طاعت، همه از خداوند توفیق خواه که جز با نیروی او این بار را نتوانی برداشت. ای عزیز! هر که را مقامی دادند از برکت صبر دادند. نبود پیامبری و صدیقی که در امرش صبر کارگشا نبود. (همان ص 109)

. بر حرامی صبر کردی و خویشتن نیالودی. بر بلایی جزع ننمودی و از دست رفته را فراموش کردی. بر سختی در راه عبادت ساختی و گلایه نکردی. هر چه دادی به از آن یابی. هم در این جهان و هم در آن جهان، ولی خوش آن جهانیش که نعیم سرمد است.

(همان ص 112)

. همی دان که قیامت را روز حساب گفته اند که همه پاداش به حساب بود و داور حسیب. فقط پاداش صبر است که بی حساب دهند. ای خوش شکیبایان را. « انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب » « جز این نه که شکیبایان را بی حساب اجر باشد » { زمر آیه 14 } (همان ص 114)

. علم او بالای تقدیر شماست. (اندیشه‌گاهش 87)

. در راه خدا صبور باش که این گلبن روزی به گل نشیند.

(تجلی‌مقداتی ص 151)

گفت پنجمبر که چون کوبی درمی عاقبت زان در برون آید سری

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

. عزیزا بدان که بسا مکروه طبع که عین رحمت رحمانی است و بسا مطبوع که عین نقمت است. (تجلی 6 ص 166)

. گندم را به آسیاب برند، در تنگنای دو سنگ آنقدر فشارش دهند تا پیکرش از هم گسلد و ماهیتش تغییر کند؛ گندم آرد شود و سپس به حبس جوالش کشند و در انبارش روزها زندانی؛ از زندانش به در آرند و با آبش در آمیزند و سپس او را مشت زنند و مالش دهند تا از خود برآید و سپس بر آتشش نهند و پخته اش گردانند تا لایق جان سلطان عالم یعنی بنی آدم شود و سر از جان او برآرد. این مثال بدان آوردم تا معنی قلب مؤمن در میان دست خداست بدانی و رمز این زیر و رو کردن ها را دریابی که دست دست رب است و رب جز در کار ربوبیت و پرورش نیست آن هم رب ودود. (تجلی 7 ص 178)

.

رفت استاد از پی امر ضرور	آرزو این بود در طفل شرور
کس به مکتب استاد خود نذید	کودکان را وقت بازی در رسید
قیس در بازی را شد بر زمین	لوح لیلی خست مجنون را جبین
دامن مجنون ز خون شد لاله زار	لیک میزد خنده بر زخم نگار
چون رسید استاد کفتا ای پسر	خنده را با خون چه کار ای بی خبر

گفت در عیشم چنین داند یاد کاشقان را خنده با خون خوش فتاد
 ای ز ضرب تو نوا و نغمه ام من چو حکم در کمین نغمه ام
 زخمه را صد نغمه دلکش زخم همچو شمعم خنده بر آتش زخم
 خواندم چون کاسه از ضربت بود گر نخواندم مدرک علت بود
 در پی هر زخمه ام صد نغمه است نغمه های ما چو چنگ از زخمه است

حضرت استاد

. خداوند را در میان مخلوقات محبوب تر از قلب انسانش نیست آنرا دست انبوی دست خویش قرار داد؛ به زیرش کشد خوش باشد؛ به رویش آورد خوش باشد؛ قبضش کند خوش باشد؛ بسطش دهد خوش؛ جز سر تسلیم ندارد. به راستی که زهی قلب مؤمن ، وقتی آن پالایش یافت چشمش در آن به کار افتد تا با آن غیب بین شود.

(همن ص 178)

ای خرابی تو آبادی مرا وی غم تو بهترین شادی مرا
 من چو گویم، تو چو چوگان منی رقصم آید چون تو ضربت می زنی

حضرت استاد

. چون در هر پدیده توجّهت به باطن و ملکوت آن پدیده باشد، از هیچ پدیده ناراحت نشده بلکه با تمام تغییرات و تحولات و پدیده ها عشق می ورزی چه، می دانی کار عبث از حکیم صورت نپذیرد.

(تجلی آخر ص 100)

. ای عزیز! دست ربوبی حضرت ربّ نه تنها در شکم مادر با تو در کار بود بلکه لحظه لحظه در زندگانی تو برای پرورشت در کار است، با هر

ضربان قلبت، با انبساط ریه ات، با هضم غذایت، می یابی که تو با این کارخانه ها لحظه ای مداخلت نداری، وقتی این معرفت برایت حاصل آمد، مصائب و کمبود ها هرگز تو را به اندوه نکشاند چه دانی، که ربّ تو پروردگار رحیم و حکیم است و جز سر مهر با تو ندارد و این مهر تا لقای او با تو در کار است.

(کثر اعرص 119)

. ای عزیز! دریاب عمر را، آن چنان کن که هر روز خود را به خداوند خویش نزدیک تر بینی، هم چون موم باش در کف خداوند رحمان، هر روز نرم و تسلیم تر، تا از تو بسازد موجودی هم شأن قربت خویش.

(فراہ جرس ص 104)

. آن انسانی که در مقابل هر نا ملایم خشمگین شود و بی تابی کند و خود آزارد، و در برابر نا پسند ها آرامش از دست دهد، و چین بر جبین اندازد، بهتر یا طبع آرامی که با فلسفه غم و اندوه و بیماری و فقر آشنا است، می داند که: ((عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)) (بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید.

(جهان ص 191)

(تقره آیه 216))

(سؤال از محضر استاد)

سوال

اینجانب مدتی هست کاری را با استخاره به قرآن شروع کردم ولی در این مدت هیچ پیشرفتی نداشته ام و هرکاری می کنم نتیجه آن برعکس می شود لطفاً راهنمایی بفرمایید.

جواب

اگر خود را به خدا سپرده اید کار به کم و کاست نداشته باشید، چون آن که تسلیم امر خداوند گردید، خداوند با او آن کند که صلاح در آنست، سعی کنید به صلاح دید خداوند راضی باشید. اگر امروز درمی باز نشد فردا بازمی شود.

مناجات

الهی! این سه را نصیب ما گردان: که بایادت آرام گیریم و

با عشقت راهرو باشیم و بارضایت خشنود.

(جان ص 121)

الهی! ای خار کویت گل! وی رنج راهت گنج! کاهشت

رامش است. از خمارت خمر زاید و از آهت، راحت، چون

به یاد سود صبر آیم، بینیم که رنجش بس شادی زاست.

الهی! بی تو روزم شب و با تو شام روز است، با تو
زندم بستان و بی تو بستانم زندان، با تو کوخم کلخ و بی تو
کاخم کوخ، خوش بر آن کلخ نشین که در کنار فرعونش
رامش نبود و تمنای قرب پروردگار، محزونش داشته بود.